

قال قالوا لفت ابو ہریرہ کہ گفتند صحابہ یا رسول اللہ بل نری رہنا یوم العیۃ آیا می بینیم یا پروردگار خود را روز قیامت قال فرمود بل تقنارون نے روئے آئینہ کے لئے الطہیرۃ لیسٹ فی سحابتہ آیا نزاع و خلاف می کنید و شک و ازید و رویدن آفتاب در نیم روز کہ نیت پوشیدہ در ابر قالوا لگفتند نہ خلاف نمی کنیم قال فعل تقنارون نے روئے القمر لیلۃ البدر لیسٹ فی سحابتہ فرمود پس آیا نزاع و شک می کنید و رویدن ماہ و شب چہار و ہجہ کہ نیت پوشیدہ در ابر قالوا لگفتند نہ قال فوالذی نقیۃ بیدہ لا تقنارون نے روئے بکم فرمود پس سو گند بخدائی کہ بقای ذرات من در دست قدرت اوست نزاع و خلاف نمی کنید و رویدن پروردگار خود الا لکن تقنارون فی روئے احدہما گر چنانکہ نزاع و خلاف و شک می کنید و رویدن آفتاب یا ماہ و رویدن اینہا خود خلاف و نزاع و شک نمی کنید پس و رویدن پروردگار نیز نمی کنید بدانکہ تقنارون بعضی تاہ و تشدید را و تحقیق آن ہر دو آمدہ اگر تشدید است از مضارت است بمعنی ضرر و اگر تحقیق است از غیر کہ نیز بمعنی ضرر آید و معنی آن است کہ ضرر نمی کند یک دیگر را بجا دولت و سنازعت تا در معنی لغت یک دیگر ہتید و نائب یک دیگر کہیند و رویدن و محبت نظر از محبت غایت ظہور و وضوح و بعضی گفته اند مراد آنست کہ بعضی واجب بعضی مٹی شوند تا تقرر کنند یک دیگر را و در مجمع البحار گفته کہ مضارت بمعنی اجتماع و ازدحام است نزد نظر و تاحیاض ما کی گفته کہ بمعنی مضارت و تنگ گرفتن یک دیگر است کہ نزدیک بمعنی ازدحام و اجتماع است و گفته کہ مضارت در رویدن چیزے بود کہ در مکان واحد و محبت مخصوص و بر اندازہ خاص بود و روایت دیگر تقنا موت است بچیم مکان را و آن نیز بضم تا و تشدید بمعنی تحقیق آن بہ تشدید از ضم و تحقیق از ضم بمعنی اجتماع و ازدحام بمعنی ظلم و ستم کردن و مال معنی بر بر تقدیر یکی است قال گفت آنحضرت فیلقی لعبد پس چون می بینند بندگان پروردگار تعالی را پیش می آید و خطاب می کند و تعالیٰ یک بندہ را فیقول ای فلان پس می گوید پروردگار تعالیٰ بندہ را ای فلان الم اگر یک و اسودک و ازو یک آیا اگر ہے نہ اشتم ترا و بزرگ و متبرگد انیدم ترا و جنت نگر و انیدم ترا و اجز تک الخیل و الابل و سخر نگر و انیدم ترا اسپان را و شتر ترا و اوزک ترا س و تریح و نگد اشتم ترا کہ رئیس و سردار قوم شومی دیگری ریح غنیمت را و در باب بیت چنان رسم بود کہ سردار قوم چار یک از غنیمت می گرفت و باقی را بقوم می گذاشت فیقول بیے پس می گوید بندہ بی ای پروردگار من کہ دی و جادی بن آنچه گفتی قال گفت آنحضرت فیقول پس می گوید پروردگار تعالیٰ غنیمت انک لاتی آیا پس گمان می برد کہ تو کہ ملاقات کنندہ تو و پیش آئیدہ مرا فیقول لا پس می گوید بندہ ہر گمان نمی بر دم و غافل بودم از ان و فراموش کردم ترا فیقول فانی قد انک کما سنینے پس می گوید پروردگار تعالیٰ پس بدستی کہ من تحقیق فراموش کنم ترا و ترک می دہم ترا چنانکہ فراموش کردی تو مرا تم لقی الثانی پتر ملاقات و خطاب می کند پروردگار بندہ دوم را اخذ کر شد پس فرمود آنحضرت در خطاب حق باین بندہ و جواب بندہ اورا مانند آنچه در بندہ اول مذکور شد تم لقی الثانی فیقول لاشل و تک پتر پیش آید پروردگار تعالیٰ بندہ سوم را پس می گوید پروردگار تعالیٰ مانند آنچه گفت بدو بندہ اول

بجاء

فیقول پس سے گوید این بندہ سوم در جواب پروردگار یا رب انت بک و بکتا بک و بکتا بک ای پروردگار من ایمان آوردم تو بکتا ب تو پچہ بران تو وصیلت و صمت و تصدقت و نماز گذاردم و روزہ داشتم و تصدق کردم یعنی زکوٰۃ و اوم و زینتی بخیر ما استطلاع و ستائش می کند این بندہ نفس خود را به نیکی چند آنکه می تواند فیقول مہنا اذا انیس سیکوید پروردگار تعالی اینجا بایست یعنی اکنون که دعوی اعمال خیر و شکر گزار می نمائیم مای ما کردی بخش تا با تو کردار ما کے ترا بنامیم ثم یقال الآن حبث مشاہد علیک بستر گفته می شود به بندہ کہ ہمیں ساعت بر انگیزم و پیدا کنیم گواہ بر تو و تپکر نے نفس من ذالذی یشہد علی و انذیشمی کند بندہ در باطن خود کیست کہ گواہی می دهد بر من و کہ می داند کردار ما کے مرا ختم علی فیہ پس مہر کرده می شود بر دمان بندہ و بصیغہ معلوم نیز خوانند انذ یعنی مہر می کند خدا می تقاسے بر دمان و سے و یقال لئخذہ انطقی و گفته می شود بران اور انطق کن سخن گو گفتن لئخذہ و طمہ و عظامہ پس نطق می کند بران و سے و گوشت وی دستخوانہای وی عملیہ بہ کردار وی در قرآن حکم دست و پامی و زبان و پوست واقع شده و اینجا نطق بران و گوشت و استخوان ذکر یافته عن ہر مقصود تمامہ اعضا و ارکان اوست چنانکہ در حدیث انس گذشت و ذلک لیعذر من نفسہ و این سوال و جواب و مہر کردن بر دمان بندہ و نطق کردن اعضا وی کہ مذکور شد از بر ہے آنست کہ تا ازلہ عذر کند بندہ از نفس خود و ثابت گردد گناہان وی و جامی عذر نماید یعنی آنست کہ تا صاحب عذر و خدا می تقاسے در عذاب کردن آن بندہ از جانب نفس وی و ذلک المناق و آن بندہ کہ ذکر کرده شد حال وی منافق است و ذلک الذی سخط اللہ علیہ و آن بندہ است کہ خشم گرفته بروی و ناشنود شدہ خدا سے تعالی از وی رواہ مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابی ہریرہ کہ او شس اینست یدخل من امتی الجنۃ در می شنید از امت من بہشت را ہفتاد ہزار کس بی حساب فی باب التوکل در باب توکل بروایت ابن عباس یعنی این حدیث در صحیح درین باب ذکر کرد بروایت ابی ہریرہ تا از او در باب توکل ذکر کردیم بروایت ابن عباس از جهت شدت مناسبت بان باب ۴۴ + الفصل الثانی + عن ابی امامۃ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یقول می گفت وعدنی ربی ان یدخل الجنۃ من امتی وعدہ کرد مرا پروردگار من کہ در از بہشت از امت من سبعین الفا صاحب علیم و لا عذاب ہفتاد ہزار کس را کہ نسبت حساب بر ایشان و نہ عذاب مع کل الف سبعون الفا ہر ہزار کس ہفتاد ہزار دیگر و ثلث مئتا من مئتا ربی و با ہفتاد ہزار یا با ہر ہزار سے همیشه از مئتا پروردگار من و همیشه انچہ ہر دو گفت دست پر کرده یکبار بہ ہند رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ + ۲ + و عن الحسن بن علی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میرض الناس یوم القیمۃ ثلث عرضات ظاہر کردہ و نمودہ می شوند مردم روز قیامت سه بار فاما عرضتان فبدال و معاویہ ما و عرضتہ بخت و بدل است و مراد ببدال نیست کہ نندگان در وقت گناہان و انکار آن از خود می کنند خصوصاً کافران کہ تکذیب انبیا

در سبب و تبلیغ ایشان دین و شریعت را می کنند و مساوی جمع سوزشست که بنندگان اعتراض بکنانمان نه کنند و لیکن اعتذار
 نمایند بسبب و شیان و عجز و خضوع از خود اما العرفه الثالثة فمنه ذلك تطير بصفت فی اللایمی ما عرفت سومین دین می رود و میرسد به
 اعمال در دستها و تمام شدن مال که حساب فایده بینه و اندر تجمالی که گیرنده است صحیفه اعمال، اوست زینت و درگیری گیرنده است
 بهست چپ رو او احمد و التزنی و قلل گفت تزیی لاصح هذا الحدیث صحیح نیست این حدیث من قبل ان لم یصح من ابرهه از
 آنکه حسن بصری که راوی این حدیث است نشینده است حدیث را از ابی هریره و بصحت او رسیده و اگر چه او را
 دیده باشد و با او ملاقات نموده باشد شنیدن او حدیث را از زوی بصحت رسیده و شیخ بزرگی در تصحیح مصابح گفته
 که بخاری در صحیح خود سه حدیث از حسن از ابی هریره اخراج کرده است و اما سلم بیرون نیامده از او سه
 چیز است و الله اعلم وقد رواه بعضهم بتحقیق روایت کرده اند این حدیث را بعضی از محدثین من حسن عن
 ابی موسی از حسن بصری از ابی موسی اشعری ۳۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ان الله یخلص رجلا من امتی علی رؤس الخلائق یوم القیامة گفت آن حضرت بدرستی خدا می نواهد
 بیرون می آورد مردی را از امت من بر سرهای غلائق یعنی در حضور قائم مردم روز قیامت فقیه علیه تسعة و تسعین سجلا
 پس بر آنگده می کند بر آن مرد نود و نه کتاب بزرگ را کمال عقل مثل بد البصر هر کتاب مانند درازی بصر یعنی در از
 تا آنجا که نظر برسد تم تقبول اشکر من هذا شیئا بصری گوید الله تعالی مراد آیا منکر می شوی ازین که درین
 کتابهاست چیزی را از ملک کتبی الحافظون آیا ظلم کرده اند از نویسندگان من که نگاهبانان اعمال و احوال
 تو بودند فبقول لایبار پس می گوید آن مرد نه ای پروردگار من منکر نمی شوم ازین چیزی را و ظلم کرده اند کتابان
 تو فبقول افک غدر پس می گوید آیا پس مرزا غدیری هست قال لایبار گفت نه ای پروردگار من و مراد غدر
 نیست فبقول بل ان لک عندنا حسنة پس می گوید الله تعالی بل بدرستی مرزا از دمانیکی هست و انه لا ظلم علیک
 الیوم و بدرستی که نیست ظلم بر تو امروز فخرج بطاقته مینا پس بیرون آورده می شود کاغذ پاره خود که نوشته شده است
 و روی این کلمه شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بطاقته کبر موصوفه پاره کاغذ که نهاده می شود در ثوب و نوشته
 می شود در قم سبای و می غبت اهل مصر فبقول حضرت زینک پس می گوید الله تعالی عاقر شود وزن عمل خود را فبقول یارب
 ما هذه لبطاقته مع هذه السجلات پس می گوید آن مرد ای پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و چه وزن خواهد بود
 با این کتاب های بزرگ فبقول انک لا تعلم پس می گوید الله تعالی بدرستی تو ظلم کرده نمی شوی یعنی این بطاقت
 عنیه است می باید آنرا وزن کرد تا بر تو ظلم زدو قال گفت آن حضرت متوقع اسجلات فی گفته و بطاقته منی گفته
 پس نهاده می شود بجلها و در یک گفته از دو این کاغذ پاره در گفته دیگر فطانت اسجلات و نقلت الی
 پس سبک می آید تا آنکه ان سبکها و گران می آید این کاغذ پاره غلائق من مع اسم الله منی گران می آید تا نام

بنا

چیزی و نام خدا از همه عظیم و ثقیل است اگر چه کوه کوه گنایان بود رواه ابوترکیبی و ابن ماجه + ۲ + وعن عائشه رضی الله
عنها انها ذكرت النار فبکت روايت است از عائشه که وی یاد کرد آتشش و وزخ را پس بگریست فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بایسبیک چه چیز در گریه آورد ترا ای عائشه قالت ذكرت النار فبکیت
گفت عائشه یاد کردم آتشش و وزخ را پس بگریستم از ترس عذاب آن مثل تذکره آن ایسبیک یوم القیمه پس آیا یاد
می آید شما اهل و عیال خود را روز قیامت و خبر داری بشمید از احوال ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم انانی ثلثه موطن فلا یندرک احد احد الا ورسه عابگناه پس یاد منی آرد هیچ کی هیچ کی را عند المیزان
نزومنیران که بر می کشند اعمال را حتی بچشم اینست منیرانه ام ثقیل تا آنکه می دانند آن کس که سبک آید ترا زوی و سه
یا گردان و کشته الکتاب دیگر نیز و دادن کتاب بدست همین بقال ماوم افراد کتابیه روزی که گفته می شود
بگیرید بخوانید کتاب مرا این را آن کس می گوید که کتاب بدست راست وی می دهند و وی خوشحال می شود و
می گوید بروم بگیرم بخوانم کتاب مرا حتی بچشم اینست کتاب تا آنکه می دانند کجا واقع شد کتاب وی انی بینید ام نه
شماله من و را اطره آیا در دست راست وی یاد در دست چپ وی از پس نشیت وی در بعضی نسخ مصباح
او من و را اطره است و عند الصراط اذا وضع بین ظهري جهنم و دیگر نیز و پل هر طوقتی که مناده شود میان و وزخ نیز ترا از
شمشیر و بار یک ترا ز موی و گذر آینه شود مردم را بران درین سه موطن همه میران و در مانده نفس خود باشند و کسی را
بحال یاد آوردن و خبر گرفتن نباشد رواه ابو داود + ۵ + الفصل الثالث + عن عائشه رضی الله عنها قالت جاء
رجل فقتل بن بیری رسول الله آدمردی پس نشست نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت آن مرد یا
رسول الله ان کے مملو کین بد رستی که مرا غلامانند که بکنه پهنی دروغ سے گویند با من و بخون منی و سبے
و یا سنتے مے کنت در حق من و میصونتی و بی فرمانی می کنند مرا او شتمم و از هر چه و دشنام می کنم ایشان را او
می زخم ایشان را تکلیف انانتم پس چگونه ام من از ایشان یعنی چگونه خواهد بود حال من روز قیامت از جهت
ایشان و سبب ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اذا کان یوم القیمه یحسب
ما خانوک و عصوک و کذبوک و عقابک ایاهم چون باشد روز قیامت حساب کرده می شود آنچه قیامت کرده اند
و بی فرمانی کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده می شود عذاب کردن تو که دشنام دادن و زدن
تست ایشان را فغانکان عقابک ایاهم بقدر ذنوبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را برابر اندازه گنایان
ایشان کان کفان لاک و لا علیک باشد عذاب تو برابر گنایان ایشان که نه سود تو دوران است و نه زیان تو و
ان کان عقابک ایاهم و من ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را از دو گناه ایشان و کمتر از ان کان
فضل لاک باشد آن زیاده تر از ایشان و ان کان عقابک ایاهم فوق ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو

ایشان را ابوالاسی گنایان ایشان در بیشتر ازان انصاف لهم منك افضل قصاص گرفته می شود و مرایشان را از قرآن زیاده و
 تقنی الرجل و جعل بیت و بیگی پس یک سو شد آن مرد و بنیاد کرد و زیاد کردن و گریه کردن را فقال له رسول الله پس
 گفت مرا در این غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ناسید و اثبات آنچه فرمود اما نقل قول الله تعالی آیا منی خواستی
 قول خدای تعالی را که می گوید و نفع الموازین القسط لیوم القیمة و می نهم ترا زو نامی راست و درست را در روز قیامت
 فلا تظلم نفس شیئا پس علم کرده غی شود هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرد گزاشته نمی شود حق از چیزی در آن کان فقال
 جسته من خردل اتینا بها و اگر بشد عمل یا علم مقدار و آنکه از خردل می آریم و عاضی گردانیم آنرا و کنی بنا ما سبین و سینه ایم
 حساب کننده که زباده بر علم عدل ما تصوفیت فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله ما اجدلی و لهو لا شیئا
 خیر اسن مغار فتم غمی یا بوم مر خود را و مرایشان را ستر از جدالی ایشان شمدک انهم کلیم احرار گواه می گیرم ترا که ایشان
 همه آزاد اند و راه الترمذی ۲۰۲ + و عنهما قالت سمعت رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را

صلی الله علیه و آله و سلم بقول فی بعض صلوة که می گفت در بعضی نمازهای خود که دعای کرد در آن اللهم عسبنی حسابا لیسیرا
 خداوند حساب کن هر کردارهای مرا حساب آسان قلت گفتم یا رسول الله ما الحساب لیسیر چه چیز است حساب آسان
 و صورت آن چیست قال ان نظیر فی کتابه نتیجا و زعمه فرمود صورت حساب لیسیر آنست که نگاه کنی یعنی بنده در کتاب
 خود پس در گذرد و الله تعالی از وی یعنی کتاب اعمال او را با و بنیاد و در گذرد و اگر ضمیر را نظیر باشد تعالی راجع و آرنده
 نیز صورت دارد از من لوفش حساب بومند یا عائشه بلکه بدستی که نشان اینست که کسی که کاویده شده و دست کرده
 شد حساب را در از وزای عائشه تحقیق هلاک شد و راه احمد ۲۰۲ + و عن ابی سعید الخدری انه انی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم روایت است از ابی سعید خدری که وی آمد آن حضرت را فقال اخبرنی عن یقوی علی القیام یوم القیمة پس گفت
 خبرده مرا که چه کس قوت خواهد داشت بر ایستادن روز قیامت الذی قال الله و جعل ان کس که گفته است خدا
 عزوجل در نشان او یوم یقوم الناس لرب العالمین روزی که بایستند مردم زود پروردگار جهانیان بان در آن روزی
 که آن روز در و فقال یخفف علی المؤمن پس گفت آن حضرت سبک و آسان گردانیده می شود ایستادن
 در آن روز بر مسلمانان حتی یکون علیه کالصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد آنروز بر وی مانند نماز فرض که نماست
 آن چهار رکعت است ۴۰ + و عن قال سئل رسول الله و هم از ابی سعید آمده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم عن یوم کان مقداره خمین الف سنة از روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال با طولی هزار ایام
 چه موجب است در آن روزی این روز فقال پس گفت آن حضرت و الذی نفسی بیده انه یخفف علی المؤمن بخدا سوگند که
 آن روز سبک گردانیده می شود بر مسلمان حتی یکون علیه من الصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد سبکتر و آسان بر مسلمانان
 از نماز فرض بصلیها فی الدنیا که میگردد آنرا در دنیا و اوها البقی فی کتاب البیث و الشور ۵۰ + و عن اسما بنت بیری

عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال خير الناس من صعد و احد يوم القيمة فراحم آورده می شوند مردم در صعيد و احد
روز قیامت صعيد در اصل یعنی زمین باروی زمین و مراد این جا زمین فراخ هموار چنانچه در حدیث دیگر آمده است
که زمین بخشنه زمین صعيد هموار است که می لغزد پای و روی از جهت تلاست آن فینادی مناد پس آوازی دهد آواز
دیننده فیقول پس می گوید آواز دیننده این الذین كانت تتجانی جنوبهم عن المضاجع کجا اند آن کسانی که دور و جدا
می باشد پهلوی ایشان از خوابگاههای ایشان مراد باین قیام لیل است از برای نماز تجمیع و بعضی اجبار بین
العشائین مراد از شسته نماز فقیومون و هم قلیل پس برمی خیزند از اهل کثرت آنها که صفت ایشان این است و
حال آنکه ایشان کم باشند میان مردم فیدخلوا الجنة بغیر حساب پس می در آیند بهشت را بی آنکه حساب گرفته شود
از ایشان ثم یومر بالناس له الحساب لپس ترا کرده می شود مردم را بحساب گرفتن رواه ابویعقوب فی شمس الایمان
۳۹۰ باب الطوفان و الشفاعه حوض در لغت جمع شدن آب و سیلان اوست و حیض که زنان را باشد
و سبب سیلان دم است مشتق از ان است و مراد اینجا خون منی است که آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در روز
قیامت باشد و صفات وی در احادیث بیاید و وارد شده که بر پیغمبر اوحی است در روز قیامت که است و
بر آن ورود نماید و شفاعت مشتق از شفع است و معنی آن در اصل پیشین چیزیست بر چیزیست و شفع مقابل و ترک
یعنی زوج است مقابل فرو نیز باین معنی است و شفعه که حق حساب است و زمین که فروخته شود هم ازین قبیل است و در
شفاعت نیز پیشین شفع است به مجرم برخواست کردن گنامان وی از درگاه عزت و انواع شفاعات همه بهجت
است مرید المسلمین صلی الله علیه و آله وسلم یعنی مخصوص وی و بعضی به شاکت و اول کسی که فتح باب شفاعت
کند آن حضرت باشد پس در حقیقت شفاعات ما همه راجع بحضرت وی بود و اوست صاحب شفاعات
علی الاطلاق نوع اول شفاعت علمی است که عام است مراد غلاق را و مخصوص است بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم که هیچ کس را از انبیا صلوات الله و سلامه علیه مجال جرأت و اقدام بران نباشد و آن برای ازاحت
و تخلیص از طول و قوت در عصمت و تجلیل حساب و حکم که در کار تعالی و تقدس و بر آوردن از ان شدت و محنت
چنانکه در احادیث بیاید و دوم از برای در آوردن قومی در بهشت بغیر حساب و ثبوت آن نیز وارد شده بر اس
پیغمبر با و نزد بعضی مخصوص بحضرت اوست سوم در اقوامی که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد و باید از شفاعت
به بهشت در آیند چهارم قومی که مستحق دستوجب و وزین شده باشند پس شفاعت کند و ایشان را به بهشت در آرد
چشم برای رفع درجات و زیادت کرامات ششم در گناه گاران که بدوزخ در آمده باشند و شفاعت بر آیند و این
شفاعت مشترک است میان سائر انبیا و ملائکه و علماء و شهدا و ائمه در استفتاح جنت ششم در تخفیف عذاب از آنها
که مستحق عذاب مخلد شده باشند نهم برای اهل بدینیه خاصه و هم برای زیارت کنندگان قبر شریف بر وجه امتیاز

بیت به بیان از شفاعت

و اختصاص کذا ذکر ۱ + ۲۱ + الفصل الاول + عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینا انا اسیر من الجنة فسوقن حضرت در آشنای آنکه من سیری کنم در بهشت و طاہر آنست که این سیر در شب معراج باشد اذ انا بنجر عاقماہ قباب الدر الجوف ناگاہ رسیدم بجوی که در هر دو جانب او گنبد های مروارید یگانه میانہ کاواک اند یعنی هر گنبدی مروارید است جوف علت مانند رسیدم پیست این جوی باین صفت یا حیرت من قال هذا الکوفی الذی اعطاک ربک کفنت این حوض کوفیست که داده است ترا پروردگارتو اشارت است بکرمیہ انا اعطیناک الکوفی و بسیاری از مفسران آنرا بحوض کوفی تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوفی کوفیست از علم و عمل و شرف دارین و حوض مذکور یک فردی است از انست و بعضی با ولاد و اتباع و علمای است تفسیر کرده این نیز و اقل خیر کفیر است و این قوم را در بیان این سخنان بلند و کلمات ارجمندست برخی از ان در رسالہ مناقب امہ اشقی عشر مذکور شده است فاذا طعینہ مسک او فرس ناگاہ می بینیم که کل وی مشک تیز بوی خالصست و در بعضی سخن تیزی بوی خوش یا ناخوش و مشک او در مشک بنیست خوش و تیز بوی رواہ البخاری + ۲ + و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حوضی مسیرة تہر مسافت حوض من مقدار سیر یک ماہ است و رواہ ابوداؤد و گوشتہ های وی برابر اند یعنی مربع است درازی و پهنائی وی برابر ماہ ابیض من اللبن آب وی سفید تر از شیر است و ریجہ طیب من لبک و بوی وی یعنی بوی آب وی خوشتر از بوی مشک و کیز آن نجوم السماء و کوزنای وی مانند ستارہ های آسمانست و بسیاری و درختانی من شیرب منہ بظلمہ اگر ابر کسی کہ بیوشد از ان حوض پس تشنه گردد و ہمیشہ اگر گویند برین تقدیر لذت انما بہ نیشب بچہ دریا بند چہ لذت آب بوجد تشنگیست و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد گویم مراد تشنگی مفروض ملکست و نیز تشنگی و گرسنگی ام است کہ برفع آن لذتی متوجہ می گردد چون اطم آن نباشد برفع آن حاجت نیست و شاید در اینجا تشنگی لذت بخشد و نیز در بہشت ہر چه خواہند حاصل گردد اگر تشنگی نیز خواہند حاصل گردد و متفق علیہ + ۳ + و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم ان حوضی العبد من ابلہ من عدن برستی کہ حوض من دور ترست از دوری ایابہ فبج ہمزہ کہ نام شہریست از آخر شہر ہامی شام متصل در بای من از عدن کہ شہریست از شہر ہامی من متصل در بای ہند لہو است یا ضامن الفلج ب تحقیق آب آن حوض سخت ترست در سفیدی از برف و اعلی من لہسل باللبن و شیرین تر و لذت ترست از شہر آجینہ باشیر و لایبہ اکثر من عدد النجوم و ہر آئندہ آوندہ های او بیشترست از شمار ستارگان و انی لا احد الناس عنہ و برستی کہ من ہر آئینہ بازمی دارم و میرانم مردم را یعنی استان دیگر را از وی کما یعید الرجل ابل الناس من حوضہ چنانکہ سیر اند مرد و شتران مردم را از حوض خود قالوا گفتند یا رسول الله انظرنا یومئذ آیامی شناسی ما را اوران روز کہ غیبار امی رانی و بازمی داری قال نعم گفت آن حضرت آری می شناسم شمار اکم سجاہ کیست لا احد من الاعم شمارا علاستہ و نشانیست کہ نسبت مزج یکے از ہتہار آسیا کبیر سین و سکون یا در مقصور علامت و محدود نیز آمده

و

تروون علی غر اهلین من اثر الیضوری در آئیند برین سفید پیشانی و دست و پا از اثر نور آیت وضو چنانکه گذشت در
کتاب الطهاره در باب غسل وضو روایه مسلم و فی روایه لعن انس و در روایتی مسلم از انس این چنین آمده
که قال گفت آن حضرت تری فیه اباریق الذهب و القفنه دیده می شود در آن حوض آب زینای طلا و نقره ابریق
کبیر بنزه معرب از یکدیگر و نجوم السماء مانند شمار ستارگان آسمان و فی اخری لعن ثوبان و در روایتی دیگر مسلم را
از ثوبان این چنین آمده که قال گفت انس سئل عن شرا به پسیده شد آن حضرت از آب آن حوض فقال پس گفت
اشد انما من اللبن و اعلی من اسل آب و می سخت ترست از روی سفیدی از شیر و شیرین ترست از شکر
یعنی فیه سفیر ابان بیدانه من البته احد هاسن ذهب و الاخر من ورق می زیند و کوسیلان می کنند بی در پی و در آن
حوض و در نلوان که مدومی کنند آنرا از بخت یکی از طلا و دیگری از نقره و غلت بعین معجزه و تا منقوطه شده به سینه
غمس و قهر و غلبه و پی در پی آمدن و بخت کبیر عین و ضم آن از ضرب و نقر هر دو آمده و عیب بیا موده شده
و ضم عین ممل از عیب یعنی بیابی آب خوردن و عیب بیا و محتانیه و تا مثلثه و فتح عین ممل از عیب یعنی ممل
شدن و بیرون آمدن آب نیز روایات است و نیز آب کبیریم مشتق است از ضرب یعنی سیلان آب
یا فارسی است معرب بنزه و نیز در فارسی یعنی بول آید + م + و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم انی فرطکم علی الحوض من پیش برنده شما ام بر حوض و فرط یعنی کس که گویند که پیشتر از قوم به منزل رسیده و حوض
و در لوسیان طیار و اردن مر علی شرب هر کسی که می گذرد برین می نوشد آب آنرا و من شرب لم یطعم الله ابهر که نوشد
از آب آن نشانه نگردد هرگز کیردن علی اقوام اعظم بر آئینه درودی نمایند برین گردنهای یعنی از است
من که می شناسم من ایشان را و غیر قومی و می شناسند ایشان مرا هم بحال یعنی و بنیم مگر عاملی و مانع گردانیده میشود
میان من و میان ایشان فاقول انهم منی پس می گویم من بدستی که ایشان را می بینم فقال تک لا تدری ما اعدوا لکم
پس گفته می شود که تو در مانی بانی و مانی که چه چیز اعدا کرده اند و نوید آورنده ایشان بعد از تو فاقول محاسنقا
لمن غیر صیدی پس می گویم من دوری با و دوری با و از مقام قرب و محبت کسانی را که تغییر دهند دین و سنت مرا
بعد از من یعنی این حدیث نزدیک مقبول آن حدیث است که در فصل اول از باب شکر گذشت که در آنجا گفت
اصحابی اصحابی و شرح و تاویل آن بهمانجا گذشت متفق علیه + ه + و عن انس ان لهنی صلی الله علیه و آله و سلم
قال کبیر الموضون یوم القیمة بس کرده می شوند از خندان مسلمانان روز قیامت حتی بیرون آید تک تا آنکه در مقصد در آورده
می شوند و محزون گردانیده می شوند بسبب بس میقولون که شنیدنا انی لایس می گویند مسلمانان کاشکی طلب
شفاعت می کردیم بسوی پروردگار خود و پیدا می کردیم برای خود کسی را تا در حضرت وی شفاعت می کرد ما را و برکتنا
من مکاننا پس می بینانید و می رود ما را ازین بعلی که استاده امیر تا در رحمت می انداخت و خلاص می کرد

اما ازین امر دو حکمت نیا تون آید پس می آیند آدم را فیتقولون پس می گویند انت آدم ابو الناس تو آدمی پدر تمام مردم
 خلقک الله پدید کرد و ترا ندای تعالی بدست قدرت خود و اسکنک جنته و ساکن گردانید ترا بهشت خود را و بعد از آن
 ملائکت و ساکنان خود را و طمک اسما کلشی و دانانید ترا نامهای همه چیز را اشع لنا منذرک بکشت
 کن ما را از پروردگار تو که مخصوص گردانید ترا بان فضائل و کربت نیتی برینسان مکانها تا از آنجا نترسند و ما را از بیجا
 ماکه بنایت تخت و و شد است فیتقول است هناکم پس می گوید آدم ستم من درین مقام و مرتبه که گمان می برید شما تا جز
 کنم دور آیم در مقام شفاء است و ابته اکثر و فتح این باب بنام و نیز که خطیبتہ التي اصاب و یاد می کند وی علیه السلام گناه
 در تقییر خود را که رسیده بود از اکل من شجره که خوردن است از درخت و قدر نمی عنما و حال آنکه تحقیق سنه
 کرده شده بود از نزدیک شدن بان و لکن ابوا نوحا اول سبب بعثه الله الی الارض و لیکن بیاید نوح را که اول
 سبب مرسل است که فرستاده است او را الله بر کافران روی زمین نیا تون نوحا پس می آیند نوح را فیتقول
 است هناکم پس می گوید نوح ستم من در اینجا و درین مقام که شما گمان می برید و نیز که خطیبتہ التي اصاب سواله
 ربه بتغییر علم و یاد می کند نوح گناه خود را که رسیده بومی و آن سوال کردن است پروردگار خود را در نجات پس نوح
 و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد یا نه تا عتاب آمد که یا نوح پس از آن چه بدان علم نداری و لکن ابوا
 ابراهیم خلیل الرحمن و لیکن بیاید ابراهیم را که دوست خدای مهربان است قال فرمود آنحضرت نیا تون ابراهیم
 پس می آیند ابراهیم را فیتقول الی است هناکم پس می گوید ابراهیم بدستی که من ستم درین مقام و سزاوار آن
 و نیز که گفت کذبات کذب و یاد می کند ابراهیم سه دروغ را که گفته بود آنرا در دنیا و حقیقت آسمانه دروغ اند بلکه دروغ
 نادر صورت دروغ اند و لیکن چون مقام و مرتبه انبیا عالی است بر ایشان با مثال این امور نیز مواخذه رود و سبب
 از آن سه دروغ آنکه قوم او به تماشای میدی که داشتند بیرون می رفتند و خواست که تردد و فرصت یابد و بتان ایشان
 بشکند گفت من بیارم با شما بیرون می توانم رفت و بیا هر بیماری نه داشت اما چه توان دانست شاید که در بان
 بوده باشد و مزاج آدمی را دور اکثری غلی و نخرانی نبود و شاید که بیماری دل و بیدونی آن مراد داشته که بجهت کفر
 عناد ایشان بود و دوم آنکه چون بتان ایشان را شکست گفتند تو کردی این را با که با ای ابراهیم گفت من نکردم
 بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و بانی برین فعل مراد بود این بت شد که بعبادت تعظیم شما ممتاز و منفرد است
 یا مقصود است از الزام ایشان چنانکه یک خطی بنویسد در غایت حسن و لطافت و دیگری که آنرا تواند نوشت گوید
 تو نوشته این خط وی گوید من نوشته ام تو نوشته کنایت می کند از آنکه همچنین نوشتن از تو بر گزیناید سوم
 آنکه زوجه خود را که ساره نام داشت بهجت اخلاص از ظلم آن کافر گفت این خواهر من است و مراد از خوست
 اسلام داشت و نیز و خرم وی بود و لکن ابوا موسی عمدا آناه الله التورته و لیکن بیاید موسی را که بنده است

که داده است اورا الله تعالی توریست که کتابی عظیم ایشان است و همه انبیاء بنی اسرائیل تابع اویند و کلمه و تقریبها و سخن گفتند
 الله تعالی با وی بیواسطه و نزدیک گردانید اورا و از زوار و محرم اسرار حضرت خود ساخت قال فیا تون موسی
 فیقول الی است هناک گفت پس می آئید موسی را پس می گوید موسی بنیمن من درین مقام و اهل آن و نیز که خطیبت
 الی اصحاب قتلک لنفس و یاد می کند موسی گناه خود را که رسید بوی و آن کشتن قبلی است که اورا شستی زد
 و کار وی بیک مشت تمام کرد و لکن ای تو ای عیسی عبد الله و رسوله و روح الله و کلمه و لیکن بیایید عیسی را که بنده خاص
 خداست و فرستاده اوست در زمانی است که بی مآذنه حیوانی از حضرت حق پیدا شده یا سبب حیات پیام
 و قلوب است و کلمه اوست که بیک کلمه کن پیدا شده و در همه کلام کرده فیا تون عیسی فیقول است هناک پس
 می آئید عیسی را پس می گوید عیسی بنیمن یتیم و یتیم و اهل این کار و عیسی علیه السلام مدبری بیان نکرد و خطیبت از خود یاد
 نیاورد و گفته اند شاید که توقف وی علیه السلام به جهت شرمندگی بود که از قیمت و افزای نصاری بر وی
 و بر والدیه وی بالهویت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع
 نظر از اعتذار و تسک بدان اهل این مقام که نتایج شفاعت است مرغانه غلائق را نیافت و جرأت بر آن
 نکرد و صواب آن است که همه انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم جمعین از در آمدن درین مقام و اقدام برین کار
 عاجز و قاصر اند بی احتیاج باعتذار و لیکن در ظاهر مدبری نیز کردند بجز سید المرسلین و انام نسبین که به نهایت قرب
 عزت و مکانت مخصوص است و محمود و محبوب حضرت اوست و لهذا در احادیث دیگر آمده که انبیاء همه گفتند که
 ما اهل این کاریستیم بی آنکه نسبت و تعلق با خدا را نماند و الله اعلم و لکن ای تو ای محمد ای عبد الله که ما تقدم من ذنبه
 و ما تاخر و لیکن بیایید محمد را صلی الله علیه و آله و سلم که بنده است که آمرزیده است خدا را و هر چه پیش گذرشته
 از گناهان وی و هر چه پس آمده بدانکه اقوال و تاویلات درین آیت بسیار است یعنی گفتند که مراد به منفرت
 عصمت است و جمیع انبیاء صلوات الله علیهم جمعین معصوم و مغفورند و آنچه بحضرت ایشان منسوب است از عین
 گناه است و بر یکی از انهار اتاویلی و توصیفی است خصوصاً سید انبیاء صلی الله علیه و سلم که هرگز در هیچ وقت خطیبت
 و سینه از حضرت وی بوجود نیامده و لیکن اورا خیر و او ندر دنیا و اعلام نمودند بدان نه و دیگران را اولئذ انیتان یاد
 آورند خطیبات خود را و حسن تاویل آنکه این کلمه شریف است از حضرت عزت برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 و سلم بی آنکه درینجا گناهی باشد و مغفرتی بود و صاحبان و مالکان چون از بنده خاص خود راضی و خوشنود و خوشنود
 که خصاص و امتیاز آن بنده را الهان نمایند و فرزند گویند که ما بخشیدیم هر چه کردی و هر چه کنی ترا ما است بر تو هیچ گزنگلی نه و باقی اقوال
 نیز در شرح ذکر کرده ایم قال گفت آنحضرت فیا تونی پس می آئید مرا فاستافن علی ربی فی داره پس طلب اذن در آمدن میکنم بر پروردگار خود
 و برای عزت وی که مقامی خاص و بجای مخصوص است که بچسبم در آن مدخلی و گنجینه نبود فیروزان علیه پس اذن کرده میشود مرا

یہ آیت پروردگاری تعالیٰ فاذا راہبہ وقت ساجد پس چون می بینم اور تعالیٰ و تقدس می افیم سجدہ کنندہ قید یعنی ماشاء اللہ ان برکت
 پس سے گذارد و نامی کند بر پروردگار تعالیٰ در سجدہ چند انگلی خواہد کہ بگزارد و بقول ارفع محمد پس اذان می گوید سر بر دراز
 محمد ای محبوب من ای مطلوب من ای ستودہ در گاہ من ای سبذہ خاص من و قل نسبح و کبر بر صبی گوی شتودہ بیوسے
 و بعبادت نمود می شوی و اشفع تشفع و شفاعت کن هر گز ای خواهی قبول کردہ شود شفاعت از تو و سل قطع و بطلب
 بر صبی خواهی و او می شوی از اقبال گفت آنحضرت شفاعت را ہی پس بر می دارم سر خود را فاتی علی ربی ثنا و سید
 ملکینہ پس ستایش می کنم بر پروردگار خود بہ ثنا و ستودنی کہ می آموزد پروردگار تعالیٰ مرا بعد از ان وقت و این جہت
 این مقام محمد و مقام محمود گویند و از اینجا معلوم کرد کہ شفیع را باید کہ اول حمد و ثنای شفیع گوید تا بقرب و رضای و سے
 مشرف گردد و بقبول شفاعت فائز گردد ثم اشفع بتر شفاعت می کنم نجدلی خدا پس حمدی کند پروردگار تعالیٰ
 بر ای من حمدی معین یعنی تین سے نماید طائفہ مخصوص از گناہ گاران را بر ای شفاعت چنانچہ بی نماز ان و زنا کاران
 و غیر این خواند ان را شتلا و حکم می کند کہ این طائفہ شفاعت کن تا سبج فاخر جم من النار پس بیرون می آیم از در گاہ
 حضور بیرون می آیم این طائفہ را از آتش و دوزخ و او عظیم الجبۃ و می در آیم ایشان را در بہشت از اینجا معلوم می شو
 کہ مستحقان شفاعت در اینجا غیر این مجوسان کہ ذکر کردہ شدند دیگر ان را نیز بودند کہ ایشان را بی توقف با آتش خستادہ بود
 چون ذکر شفاعت آمدند کہ شفاعت اینها نیز کرد یا مردین را اینجا گریخت است کہ از قرب آفتاب حاصل شدہ و مراد
 باخراج استخلاص از ان است کذا قبل و اللہ اعلم ثم اعود الثانیۃ پسر بر می گردم می روم بدر گاہ بار دوم بر ای شفاعت
 طواف و بگزارد فاستاذن علی ربی فی دارہ فیوزن لی علیہ فاذا راہبہ وقت ساجد انبید یعنی ہشاد اللہ ان بر معنی ثم بقول
 ارفع محمد و قل نسبح و اشفع و سل قطع قال فافع را ہی فاتی علی ربی ثنا و تحمید علیینہ ثم اشفع نجدلی خدا فاخر جم
 من النار و او عظیم الجبۃ ثم اعود الثانیۃ فاستاذن علی ربی فی دارہ فیوزن لی علیہ فاذا راہبہ وقت ساجد انبید یعنی
 ماشاء اللہ ان بر معنی ثم بقول ارفع محمد و قل نسبح و اشفع و سل قطع قال فافع را ہی فاتی علی ربی ثنا و تحمید علیینہ
 ثم اشفع نجدلی خدا فاخر جم من النار و او عظیم الجبۃ حتی باقی بنی النار تا آنکہ باقی بنی ماند و آتش الایست
 مسہ القرآن بگو کسی کہ تحقیق جس کرده و نگاہ بر شدہ اور آفران ای و جب علیہ اطلو یعنی کسی کہ واجب گشتہ بر و سے
 ہمیشہ بودن در دوزخ یعنی کافران ثم تلاہ الایۃ پسر خواند آنحضرت ان آیت را کہ ہے ان یوشک ربک ما محمودا
 نزدیک است کہ بر آنگیزد و زاپروردگار تو در مقام محمود کہ مراد مقام مذکور است چنانکہ فرمودند ان المقام محمود الذی وعدہ بیکم
 مقام محمود کہ وعدہ کردہ است خدای تعالیٰ از این شمار او توصیف بن مقام محمود یا بان معنی است کہ می ستانند او را
 ہر کہ با پسند و روی و شناسد آنرا یا بان جہت کہ حمدی گوید آنحضرت در ان حق سبحانہ تعالیٰ را چنانچہ از حدیث معلوم
 شدہ یا برای آنکہ ستودہ می شود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در ان مقام بر زبان اولین و آخرین خلق علیہ

۲۰ و محمد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا کان یوم القیمه یاج الناس بعضکم فی بعض چون باشد روز قیامت
مختلف و در هم قیامند مردم بعضی در بعضی نیاتون آدم فیقولون انفع الی ربک پس بیایند آدم را پس بگویند شفاعت کن بسوی
پروردگار خود فیقول است لها پس می گویند ستم من اهل و قابل برای شفاعت و لکن علیکم بار ابراهیم فانه علیل الرحمن
ولیکن لازم گیر بشما ابراهیم را زیرا که بدستی وی دوست خدای تعالی است نیاتون ابراهیم پس می آیند ابراهیم را
فیقول است لها پس می گویند ابراهیم ستم من برای شفاعت و لکن علیکم موسی فانه کلیم الله زیرا که وی سخن گوینده است
بحق تعالی بے واسطه نیاتون موسی فیقول است لها پس می آیند موسی را پس می گویند موسی ستم من اهل شفاعت را
و لکن علیکم عیسی فانه روح الله و لکن لازم گیر بدعیسی را زیرا که وی روح الله است و کلام او نیاتون عیسی فیقول
است لها و لکن علیکم محمد پس می آیند عیسی را پس می گویند عیسی ستم من اهل آن و لیکن بر شما باد که بیایید محمد را پس
آنحضرت می فرماید که نیاتونی پس می آیند مرا فاقول انما لها پس می گویم من برای شفاعت من اهل آن و این کار
من است از دیگرے نیاید فاستاذن علی ربی فیؤذن لی پس طلب اذن در آمدن می کنم بر پروردگار خود پس اذن
کرده می شود مرا و یمنی محمدا حمده بها و الهام می کند پروردگار من مرادمی اندازد در دل من حمد و ثنا تا که می ستانم من او را
تا آن حمد تا که آنحضرتی الان حاضر می شود مرا آن محمدا درین وقت یعنی بعد از آن وقت نوری خاص از مقام قرب و معرفت در
دل من نبتد که علم آن محمدا از آن باشد فاحمده بتک الحمد پس حمد می گویم خدا را تا آن حمد او اخرا ساجد او بر روی
می انتم مرقدای تعالی را سجده کننده فیقال پس گفته می شود یا محمد ارفع راسک و قل سمع و سل تعطه و ترفع شفع ای محمد بردار
سر خود را و بگو هر چه گویی شنیده شوی و طلب بر چه خواهی داده شوی و شفاعت کن مقبول شفاعت شوی فاقول
بارب اتی اتی پس می گویم من ای پروردگار بن بخش است مرا است مرا تا شفاعت می کنم است خود را فیقال انطلق
فاخرج من کان فی قلبه شفقاً شعیرة من ایمان پس گفته شود بیرون آر کسی را که هست در دل وی مقدار جوی از ایمان فاطلق
فانقل پس می روم پس می کنم آنچه گفت پروردگار یعنی بیرون می آورم کسی را که هست در دل وی مقدار جوی از ایمان تم اعود
فاحمده بتک الحمد تم اخرا ساجد او پس حمد می گویم الله تعالی را تا آن حمد تا که الهام کرده است بر روی
می انتم سجده کننده فیقال یا محمد ارفع راسک و قل سمع و سل تعطه و ترفع شفع فاقول بارب اتی اتی فیقال انطلق فاجرح
من کان فی قلبه شفقاً ذرة او خرولة من ایمان اینجا مبالغه در بخشش نیست چه مقدار ذره و خروده کمتر است از جو مراد بزره
ازین جا با بوی خردست یا آن ذره که در هوا از تاب آفتاب نماید فاطلق فانقل تم اعود فاحمده بتک الحمد تم اخرا ساجد او
فیقال یا محمد ارفع راسک و قل سمع و سل تعطه و ترفع شفع فاقول بارب اتی اتی فیقال انطلق فاجرح من کان فی قلبه
اولی اونی اونی متقال حبه خرولة من ایمان فاجرح من النار و ریحی کمال مبالغه و مناسبت فضل در کم است فاطلق فانقل
تم اعود او را بوی پس بازمی گردم و الناس می کنم کرت چهارم فاحمده بتک الحمد تم اخرا ساجد او فیقال یا محمد ارفع

رسک و قل شیع و سل نطقه و اشفع اشفع فاقول یا رب ایندی لی بمن قال پس می گویم من ای پروردگار من اذن ده مرا
از برای شفاعت کسی که گفته است لا اله الا الله وسیع نیکی زیادت بران ندر افعال پس ذلک لک می گوید پروردگار
تعالی نیست شفاعت کردن مر کسی را که گفته است لا اله الا الله را برتر او نیست این کار نو و لکن وغری و جلالی و کبریا
و عظمتی ولیکن سوگند نیرت و جلال و کبریا و عظمت ذات و اسما و صفات و افعال خود لاخر من مناهر آئینه بیرون می آرم
از آتش من قال کسی که گفته است لا اله الا الله شفق علیه + + و عن ابی بربره عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال
اسعد الناس شفاعتی یوم القیمة فیروز تر و بره مندترین مردم شفاعت من من قال کسی که گفته است لا اله الا الله خاصمان
قلبه ساده و بی تمیزش نفاق از ته دل خود او نفسه یا من نفسه گفت بجای من قلبه شک راوی است و بر بزرگوار این
تاکید است چنانکه گویند دیدم چشم خود روشنیدم گویش خود چه اخلاص البته انزل باشد و جای اخلاص دل است
نه غیر او رواه البخاری + + و عنه قال ابی ابی صلی الله علیه و سلم علم گفت ابوهریره آورده شنیدم از آنحضرت گوشتی
فرغ الیه الذراع پس برداشته بشد و برده شد بسوی آنحضرت گوشت استخوان است و کانت لعجه و بود که خوش می آمد
گوشت این استخوان آن حضرت فرانس نهادند پس گوید آنحضرت از آن بردن آن گزیدنی تونس بین همه گرفتند
برند آن پیش و پیچیده گرفتند بردن پس که افراس است و اکثر روایات به مملکت است و در بعضی روایات به
نیز آمده تم قال ستر فرمود اناس سید الناس یوم القیمة من بهتر و مهتر آدمیانم روز قیامت یوم قیوم الناس لرب العالمین
روز می که بپسند مردم برای حکم و فرمان پروردگار جهانیان و تدر و کسب روزی که نزدیک شود آفتاب یسلع الناس
من انعم و الکرب الا لایطیقون پس برسد آدمیان را از نعم و اندوه و غمی چیزی که طاقت نیارند برده است انما یقول الناس
الا تنفرون من شیع لکم الی ربکم پس گویند آدمیان یک دیگر را آسانی بیند و نمی جویند کسی را که شفاعت کند شمار از و
پروردگار شما فیاتون آدم پس می آیند آدم را او ذکر حدیث الشفاعه و ذکر کرد آنحضرت تمام حدیث شفاعت را
و آمدن آدمیان را اند انبیا و التماس شفاعت از ایشان و جواب دادن انبیا بعد قدرت پرورد آمدن پروردگار
تعالی درین مقام و قال و گفت آنحضرت بعد از آن فاطم فاتی تحت العرش پس می روم از میان مردم پس آیم
نویز نفس که مقام خاص عظیم است و کبریا است فاقع ساجد اسبلی پس می ختم بر زمین سجده کننده مر پروردگار خود را
تم شیع الله علی من محاده حسن التنا و شیخینیا پستری کشاید حق تعالی برین و الامام می کند مر از محمد نای خود و شناس
نیک بر ذات خود چیزی را که لم یفجعه علی احد من قبلی که نکشاده و الهام نکرده بر هیچ یکی پیش از من بلکه بر من نیز پیش
ازین وقت چنانچه از حدیث سابق لایح می شود و تم قال پستری گوید پروردگار تعالی یا محمد ارفع رسک و سل نطقه
و اشفع اشفع فاقول پس بر می دارم سر خود را پس می گویم بگر سبار امشی یا رب امشی یا رب
فیقال یا محمد ارفع من امسک پس گفته می شود ای محمد در این زمانست خود من لا اله الا الله عظیم کسانی را که نسبت حساب

ب

بر ایشان یعنی گرفته نمی شود حساب از ایشان و بی حساب در آورده می شوند و در بهشت من الباب الامین من ابواب الجنة از دو جانب دست راست از درهای بهشت و چپ شرکاء الناس میجو سوی ذلک من الابواب و ایشان انباز مروند در آنچه غیر این در دست از درهای دیگر که در جانب دیگر اند یعنی باب این بهشت مخصوص ایشان است و هیچ کس در وی شریک ایشان نه و باقی در ما مشترک است میان ایشان و غیر ایشان ثم قال لیسر گفت آنحضرت و الذی قفنه بیده ان ما بین المصراعین من مصاربع الجنة کما کان بین مکة و بصره و گنندند آنی که بقای ذوات من در دست قدرت او است بدستی مسافت میان دو تخته در از درهای بهشت مسافتی است که میان مکة و بصره است مقتضی نام فریه است از قرآءه بحرین و مدینه و صحیح است که انجام او اول است و در مصراع دو قطعه از باب واحد که بسته می شوند بر سقف واحد و در آمدن میان هر دو مصراع بیت هم به مشابعت مصراع باب می گویند و اصل وی از مصراع به معنی دفع و القا است و در مشاقق الانوار گفته که مراد به مصراع جنت ابواب است و مصراع باب گفته نمی شود مگر در جایی که دو پهنه انتهی و مقصود بیان سعادت باب جنت است که مسافت میان دو جانب در او این قدرت و مراد تجدید و تکرار نیست بلکه این تخمین و تقدیر است برای نفییم مردم و حقیقت حال و برای نیست + ۹ + و عن عبد یقین فی حدیث الشفاعة عن

رسول الله و روایت است از خدیجه بن الیمان در حدیث شفاعت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که مسلم قال و ترسل الالمانه و الرحم و فرستاده می شوند امانت که حفظ حقوق و اموال مردم است و نگاهداشت دیانت و ران و رحم که قرابت و ولادت است و صلا آن واجب است فقویمان جنتی الصراطینیا و شمالا پس ایستاده می شوند امانت و رحم برای طلب حقوق خود و محبت و خصوصیت کردن با آدمیان در رعایت آن پر دو جانب مرا طرا استا و چیا مقصود و نظیم شان و تاکید رعایت حقوق امانت و رحم است و توانند که حضرت حق سبحانه این دو صفت بصورتی متمثل گردانند بر هر دو جانب صراط ایستاده کند تا طلب حق خود نمایند رواه مسلم + ۱۰ + و عن عبد الله بن عمر و

ابن العاص ان لینی صلی الله علیه و آله و سلم تلا قول الله تعالی فی ابراهیم روایت است از عبد الله بن عمر که آنحضرت خواند قول خدای تعالی را در شان ابراهیم که وی سبحانه از ابراهیم خلیل حکایت کرده که گفت رب انهن ضللت کثیرا من الناس ای پروردگاری من این بتان گمراه کردند بسیار ای از مردم را من معنی فانه منی پس کسی که پس روی می کند وی مرا پس بدستی آن کس از من است و آخر آیت نیست که و من عسانی فانک غفور رحیم و قال عیسی و آنحضرت خواند قول عیسی را که در حق است خود پروردگاری تعالی گفت و قال انی یعنی قولست ان بعد بهم فاهم عبادک اگر عذاب می کنی تو ایشان را پس بدستی که ایشان متبذران تواند و چاره ندارند و کسی مانع نمیتواند آمد و آخر آیت است و ان تعظیم فانک انت اعزیز حکیم و حاصل نیست که آنحضرت شفاعت این دو نبی کریم را که برای است خود گردانید او را در است خود اباد کرد و وقت نمود و شفاعت خواهد و دعا کرد و چنانچه گفت فرغ بد پس بدست آنحضرت به سوخت خود را فقال پس گفت

اللحم امی امی خداوند بخشش و بیامرزست مراست مرا و کی او بگوسیت آن حضرت فقال اللہ تعالیٰ پس گفت خدا تیرا لے
یا جبرئیل ازہب الی محمد برو بسوی محمد و ربک اعلم پروردگار تو ای جبرئیل و انا ترست و احتیاج بسیدین ندارد و لیکن با وجود
اظہار کرم و عنایت خود می پسند فسلما یا بکیہ پس پرس محمد را کہ چه چیز در گریہ آورده است اورا فاتاہ جبرئیل فساکہ پس آمد
آنحضرت را جبرئیل پس سپید اورا کہ چه چیز در گریہ آورده ترا فاجابہ رسول اللہ پس فجوہ جبرئیل را پس غیر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم با قال بہ چیزی کہ گفت و التماس مغفرت است کہ فقال اللہ جبرئیل پس جبرئیل بدرگاہ رفت و عرض کرد و گفت
اللہ تعالیٰ مر جبرئیل را ازہب الی محمد نقل برو بسوی محمد پس گویا من فریاد کنی امتک بدرستی کہ ما نزدیک است کہ فریاد
گردد انیم ترا در باب است تو ولا نسوک و دلگیر و اندوہ گین پس ازیم ترا درین باب و در روایات آمده است کہ آنحضرت
گفت کہ من ہرگز رضی نشوم تا یک یک از استان من بن بخشند اکنون است او باید بود و عقد ایمان را بسوی درست کرد
و شکلی کہ بہت است و گریہ نیست بدیت خاک او بخش و باد شہابی کن بہ آن او باش و ہر چه خواہی کن
رواہ سلم + ۱۱ + و عن ابی سعید الخدری ان ناسا قالوا روایت است از ابی سعید خدری کہ جماعہ از او میان گفتند

یا رسول اللہ بل زری رہنا یوم القیمۃ ایامی بنیم پروردگار خود را روز قیامت قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم نعم آری می بینید پروردگار خود را بعد از ان از برای تحقیق و اثبات حال رویت فرمود بل تضارون فی روتہ الحسن بہرہ
صحو لیس مہما سحاب آیشک می کشید و از دمام می نمائید در دیدن آفتاب در نیم روز شادہ کہ نیست باومی اہرے

صحو صبا و مہلک شادہ شدن ابرازومی آفتاب و بل تضارون فی روتہ القمر لیلۃ البدر صحو لیس نہیا سحاب و آ یا
شک می کشید در دیدن ماہ و شب چهارم شادہ کہ نیست درومی ابروی قالوا گفتند فی یا رسول اللہ شک نداریم
قال ما تضارون من روتہ اللہ یوم القیمۃ الا کا تضارون فی روتہ احد ہما فرمود شک نمی کشید در دیدن فدای مناسلے
روز قیامت مگر چنانکہ شک می کشند در دیدن یکی از ان دو یعنی آفتاب و ماہتاب و در دیدن آفتاب و ماہتاب خود قطعا
شک ندارید پس بدانید کہ اینجا نیز شک نخو اہمید داشت و گفته اند کہ این رویت کہ اینجا مذکورست غیر رویتیست کہ ثواب
مومنانست و در ہیبت و این رویت احتمالیست از حق تعالی کہ واقع می شود بدان تمیز میان کسی کہ عبادت کرده است
خدا را و میان کسی کہ عبادت کرده است طو غیبت را و امتحان و ابتلا را بندگان جاریست در ان موطن تا وقت فراغ
از حساب و وقوع جزا از ثواب و عقاب و آخرت اگر چه در جزہ است واقع می شود گاہی درومی امتحان چنانکہ دنیاوار ہیبت

و گاہی واقع می شود درومی جزا چنانکہ فرمودہ است و ما اصحابکم من مصیبتہ بما کسبت ایدیکم کہ قال اہلبی و اللہ اعلم اذاکان
یوم القیمۃ اذن نمودن چون می باشد روز قیامت آوازی بود آواز دہندہ بیستہ کل امہ ما کانت تعبد باہد کہ در پی روید کرد
چیزی را کہ عبادت می کرد از اہل اہلبی احد کان یعبد غیر اللہ پس باقی نمی ماند هیچ یکی کہ عبادت می کرد غیر خدا را امن الا صنام
والاصنام صنام جمع صنم یعنی بت و اصنام جمع نصب سنگی کہ بر پا کرده شود و عبادت کرده شود اورا و فرج

بگردانهای ایشان و مختلف بکس طار و بفتح آن هر دو دست ششم من یوبق بعلیه پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده
می شود بگردان خود و ششم من بخردن هم بخورد بعضی از ایشان کسی است که خراشیده می شود و پاره کرده می شود و پتیرنجات می یابد
و خلاص می شود پس کافر هلاک کرده می شود و نجات نمی یابد و فاسق حدش و کس کرده می شود پتیرنجات می یابد
حتی اذ فرغ الله من عبادہ تا آنکه چون می رود از صدای تعالی از حکم کردن میان سندگان خود و تمام میکند
آنرا و او را ان نجر من النار من اراد ان یخرجہ می خواهد که بیرون آرد کسی را که می خواهد بیرون آرد او را من کان
یشهد ان لا اله الا الله ان کان که گواهی می دهند که نیست هیچ معبود به حق جز خدا و محمد فرستاده اوست امر الهی است
ان یخرجوا من لیمه الله می فرماید فرشتگان را که بیرون آرد کسی را که پشتمش می کند صدای را یعنی ایمان دارد و محبوبیت
او تغییر او تغییر چونم و غیر فونم با آثار سجود پس بیرون می آرد فرشتگان ایشان را و می شناسند ایشان را به نشانها
سجده و حرم الله علی النار ان تاكل اثر سجود و حرام گردانیده است صدای تعالی بر آتش دوزخ که بخورد اثر سجود را یعنی
گفته اند که مراد با اثر سجود وجهه است و بعضی سائر اعضا که بر آن سجده کنند اراده نموده و آن بهمت عفتوست و پاس
و دوزخ او و دست وجهه نجر چون من النار قد اتمشوا پس بیرون آورده می شوند از آتش و حال آنکه به تحقیق
سوخته و سیاه نموده اند فیصیب علیهم ماء الطیوة پس ریخته می شود بر ایشان آب حیات و این منافات ندارد با آنکه
در آورده می شوند در نرجیستون کما ثبت الجنة فی جمیل اسیر پس می رویند و تروت تازه می شوند چنانچه می روید
آن ششم در خس و فاشاک سیل و بقی رحل بین الجنة و النار و باقی می ماند مردی میان بهشت و دوزخ و هو آخر اهل
النار و خولا الجنة و آن مرد پس دوزخیان است در آردن بهشت را مقبل بوجه قبل النار روی آورده است بجانب
آتش بقول یارب امرت و جی عن النار پس می گوید آن مرد ای پروردگار من گردان روی مرا از آتش دوزخ
و قد غیبی ریحا و تحقیق ایند اگر مردی آتش دوزخ به جهت سوختن دوزخیان در آن و تو آنکه آتش دوزخ
در مردوات بوی بد باشد قشرب زهر دادن و اندر کردن به کرده و مستقدر نشینی ریحه ای اذانی و تشبه الدخان و قشرب
پر کند بینی داد و قشینی در روایت تخفیف است و از صراح بترشدید معلوم می شود و امر قتی ذکا و ما سوخت مرا
سخنی و گری و زبان زدن آتش و ذکا و بذال معجزه بفتح و بدست زور و ات و لیکن مردن و رفت نصرت و ایاست
بیر کی و تیز نمی بغم و دست با اتفاق بقول بی سیت ان افضل ذلک ان تسال غیر ذلک پس می گوید پروردگار حق
آیا نزدیک است که اگر بکنم من آنرا یعنی بگردانم روی ترا از آتش دوزخ سوال کنی و بخوای جز این چیزی دیگر یا بقول لا
و عتک پس می گوید آن مرد سوال نمی کنم و نمی خواهم چیزی بگردانم غیرت فیصلی الله ما شاء الله من عهد و میثاق پس
می دید این مرد صدای تعالی را از چیزی که می خواهد صدای تعالی از پیمان و استواری آن نصیرت الله و وجهه عن النار
پس می گرداند صدای تعالی روی او را از آتش فاذا اقبل به علی الجنة پس چون روی می گرداند صدای تعالی

اور اب بہشتِ رومی چہ نامی بنید حسن و نصارت از اسکت مانتا اللہ ان لیکت پس خاموش سے باشد
تا زمانی کہ می خواهد خدای تعالی کہ خاموش باشد رقم قال یارب قد منی عند باب الجنة پتیمی گوید آن مرد ای پروردگار
من پیشین بر مر از دور بہشت فیقول اللہ تبارک و تعالی لیس قد عطیت لعمود و الميثاق آیائست کہ بہ تحقیق
و اوہ تو پیمانہ را او استواری ان لاسأل غیر الذی کنت ہماست برین کہ سوال کنی جز آنچه سوال کرده بود سے
یعنی کہ رومی مرابجا بہشت آری فیقول یارب لا اکون اتقی خلقک پس می گوید پروردگار من نباشم من بخت
ترین خلق تو کہ بیرون بہشت افتاده باشم و مسلمانان ہمہ دردن و اگر در بہشت نباشم باری کم از ان نبود
کہ بر بہشت ہشتم فیقول فما عطیت ان عطیت ذلک ان سال غیرہ پس می گوید پروردگار تعالی پس عطیت
کہ نزدیک است کہ اگر داده شوی تو از اینی کہ پیش برده شوی بر در بہشت سوال کنی جز آن چیز دیگر فیقول پس می گوید
آن مرد لا و غرتک لا اسأل غیر ذلک نہ سوگند بوزت تو سوال نہ کنم از تو جز آنرا اگر گفته شود چرا عتاب نمی کنی پروردگار
تعالی اورا شکستن ہمہ و سوگند جوایش آنکہ حال او حال و المان و مجانبین ست دوی اورا ن معذرت یا آنکہ
آج کلکیت نیت نامو اخذہ کنند فیعطی ریبہ ہما من ہمہ و ميثاق پس می دہد بندہ پروردگار خود اورین مرتبہ نیز چیز پر
کہ می خواہد اللہ تعالی از ہمہ و ميثاق کہ زیادہ بران سوال کنند و نخواہد فیقدمہ الی باب الجنة پس پیش می برد اورا
خدای تعالی تا در بہشت فاذا بلغ بابہا فرای زہر ہما و مایہما من المصرة و السور پس چون می رسد آن مرد در بہشت
پس سے بنید تازگی و خوبی بہشت را و چیزی را کہ در بہشت ست از تازگی و خوشی فسکت مانتا اللہ ان لیکت
پس خاموش می ماند تا آنکہ خواستہ است خدا کہ خاموش ماند فیقول یارب او غلنی الجبہ پس می گوید ای پروردگار
من در آرم اورا بہشت فیقول اللہ پس می گوید خدا تبارک و تعالی و یک یا ابن اوم ما اندرک ہلاک با و ترا سے
فرزند آدم چہ عجب ہمدی شکنی و بی وفائی می کنی تو در ہمدای خود پس اندرک بنین معجزہ و ال حملہ از غدر ہمعنے
ہمد شکستن و بہ عین حملہ و ذال معجزہ از غدر نیز خواندہ اند یعنی چہ چیز معذور دارد تر اورین سوال لیس قد عطیت
العمود و الميثاق ان لاسأل غیر الذی عطیت آیائست کہ تحقیق دای تو میانہا و ميثاق کہ سوال سکنے غیر آنکہ
و اوہ ہشتمی فیقول یارب لا تجلنی شقی خلقک پس می گوید ای پروردگار من گردان مرا بہ بخت ترین خلق خود
کہ ہمہ درون بہشت باشند و من بر در آن فلا از ال بدیو حتی یعنی اللہ منہ پس ہمیشہ دعای کند و می خواند
تا آنکہ می خندد اللہ تعالی ازین حالت فاذا تمک اذن لہ فی دخول الجنة پس چون می خندد اللہ تعالی اذن می کند
اورا در آمدن بہشت فیقول تم پس گوید خدای تعالی از رکن و بہ خواہ بر چہ می خواہی فیمنی حتی اذا انقطع
پس آن رومی کند آن مرد تا آنکہ منقطع می گردد و بہ نہایت می رسد از رومی او قال اللہ می گوید خدای تعالی
مخ من کند او کند از رکن از چہین چنین قبل بگرہ ریبہ پیش می آید پروردگار او کہ یا دمی دہد اورا از رکن

۱۰۰

و مطالب و در عیادت راحتی اذا امنت به الالمانی تا آنکه چون به نهایت می رسد آرزو ما قال الله تعالی می گوید خدا سے
تعالی تک ذلک و مثله مع مر است آنچه آرزو کردی و در خواستی و مانند آن با اوست و فی روایت ابی سعید و در روایت
ابی سعید این چنین آمده است که قال الله تعالی تک ذلک و عشرة امثاله مر تر است آن آرزو ها و ده چند آن متفق علیه
+ ۱۴ + و عن ابن مسعود رقی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اخزن من یقل الجنة ربعل بسین مردمانی
که در آید بهشت را یک مردی است نموشی مرة و یکبومرة پس آن مرد راه می برد و یکبار می در روی می افتد باره
دیگر و سفته النار مرة و علامت می کند او را آتش باری دیگر باین طور که می رسد گرمی آتش بوی پس ظاهر می شود و
اثر آن در روی و تنغیر می گردد رنگ بشرة او باری سوز و بعضی اعضا می او اصل سفع سیاهی که در روی باشد و اصعب
گفته که سفع سرخی که بالای آن سیاهی رود فاذا اجاوزت التفت الیها پس چون می گذرد آن مرد از آتش و می گذارد
آنها التفتات می کند و می نگرد بجانب آتش فقال تبارک الذی یجانی منک پس می گوید خطاب می کند با آتش
بزرگ است خدائی که نجات داد مرا از تو لقد عطانی الله شیئا ما اعطاه احد من الاولین و الاخرین و البتة یقیق و اد
مرا خدای تعالی چیزی را که نداد آنرا هیچ یکی از پیشینان و پسینان را و این کلامی است بسیار از غایت فرح و سرور
و حقیقت آن مراد نیست و مراد سبالغته و تشکر عطا است فترفع له شجرة پس بلند نموده می شود مر او را درختی فیقول
ای رب ادنی من نزهة الشجرة پس می گوید آن مرد ای پروردگار من نزدیک گردان مرا ازین درخت فلاستقل طلبها
تا پناه جویم بایه آن درخت و اشرب من ما انا و نبوشم از آب که در زیر آن درخت است از غایت تشنگی گمان
برد که در زیر روی آبی خواهد بود یا بنا بر آنکه عادت باری است که در زیر درخت آبی می باشد یا بسبب احتمال گفت
یعنی اگر آبی در اینجا باشد بخورم فیقول الله یا ابن آدم پس می گوید حق تعالی ای سپر آدم لعلی ان عطیتکما سائلت
غیر باشد پدید که اگر من بدهم تر آن درخت را نزدیک گردانم تر از آن درخت سوال می کنی و می خواهی چیزی دیگر
غیر آن درخت فیقول لا یا رب پس می گوید آن مرد ای پروردگار من سوال منی کنم غیر آنرا و یجا بده ان لا یا له
غیر با و عهد می کند آن مرد پروردگار را که سوال منی کند غیر آن را و بر بغیر آن پروردگار روی معذوری دارد و علامت
منی کند او را الاثر بر می اسال صبر له علیه زیرا که وی می بیند چیزی را که صبر نیست مر او را بران چیز فیدیه منهای پس نزدیک
می گرداند او را از آن درخت استقل طلبها پس پناه می جوید آن مرد لبایه آن درخت و اشرب من ما انا
و می نوشد از آب آن ثم ترفع له شجرة بی حسن من الاولی ستر بلند نموده می شود مر او را درختی دیگر که آن تبر است
از درخت نخستین فیقول ای رب ادنی من نزهة الشجرة لا اشرب من ما انا و استقل طلبها ای پروردگار من
تزدیک گردان مرا ازین درخت تا نبوشم از آب و می نوشیم در سایه او لا اسالک غیرها سوال منی کنم تر
غیر این درخت را فیقول یا ابن آدم الم تعاهدنی ان لاتسألنی غیرها آیا عهد نکردی تو بمن اینکه سوال منی نکنی

از من غیر آن درخت را میقول لعلی بان او نیک منمات التي غیرا قیما بده ان لایسالی غیر ما و رب بعززه لانه یری مالا صبر له
 علیه فیدر نیه منما یستقل بطلما و شرب من ما انما تم ترفع له شجرة عند باب الجنة هی حسن من الاولین فیقول ای رب
 اذنی من نزه الشجرة فلا استقل بطلما و شرب من ما انما لاسالک غیر ما فیقول یا ابن آدم اقم تعاهلی ان لاسالک
 غیر ما قال بلی یا رب نزه لاسالک غیر ما و رب بعززه لانه یری مالا صبر له علیه فیدر نیه منما حاصل آنکه هر بار درختی می نماید
 بهتر از نخستین و وی می طلبد قرب آنرا و عهدی کند که دیگر نطلبید و هر بار عهد شکنی می کند و پروردگار تعالی چون بی صبر
 او را می بیند معذوری وارد تا درخت سوم فاذا اذناه منما پس چون نزدیک می گرداند او را ازین درخت سمع اصوات
 اهل الجنة می شنود آوازهای هشتتباران را فیقول ای رب او فغنیتمای پس می گوید ای پروردگار من در آرم او در بهشت
 فیقول یا ابن آدم مایعیرنی منک بفتح یا و سکون صا و ممل از صری یعنی قطع پس می گوید پروردگار تعالی ای ابن
 آدم چه چیز قطع می کند و فلامس می گرداند مرا از تو یعنی از سوال تو و جوابش تو که هر بار می کنی و در روایتی مایعیریک
 عنی چه قطع می کند ترا از من یعنی مکر کردی سوال با وجود عهد کردن که دیگر نگویم پس چه چیز قطع کند و باز در سوال ترا
 ز من و این معنی روشن ترست و روایت اول محمول بر قلب است ارضیک ان عظیمک الدنیا و مثلها مسمها آ یا
 راضی می گرداند ترا این که بدو بچم ترا جامی در بهشت مقدار مسافت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب ایستمر
 منی و انت رب العالمین می گوید آن بنده از غایت فرح و سرور آیا استمر منو نخریت می کنی من و عالم آنکه نور و درگاه
 جهانیا فیضی که پس خنده کرد ابن مسعود فقال پس گفت الاله لونی ثم ضحک آیاتی پسید مرا از چه خنده کردم فقالوا
 ثم ضحک پس پسیدند از چه خنده کردی فقال بکن ضحک رسول الله پس گفت ابن مسعود هم چنین خنده کرد و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم فقالوا ثم ضحک یا رسول الله پس گفتند صحابه از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من
 ضحک رب العالمین خنده کردم از جهت خنده کردن پروردگار جهانیا من قال وقتی که گفت بنده استمر منی
 منی و انت رب العالمین فقال پس گفت پروردگار تعالی انی لا استمری منک و لکنی علی ما شئت اقدر به رستی که
 من استمر انی کنم از تو و می دانم که اهل مستحق آن نیستی ولیکن می دهم آنرا تو زیرا که من به هر چه می خواهم قادرم
 رواه مسلم و فی روایتی که عن ابی سعید نحوه و آمده است در روایتی هر مسلم را از ابی سعید عذری مانند این الا ان لم یکره
 ولیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر نکرده این عبارت را که فیقول یا ابن آدم مایعیرنی منک الی آخر الحدیث
 و زاد قیود زیادت کرده است درین روایت و نیز کرده الله سل کذا و کذا یا دمی و بدوی آموزد الله تعالی آن بنده را
 که سوال کن و بخواه چنین و چنین حتی اذ انقطعست به الا ما فی تا آنکه چون منقطع می گردی و به نهایت می رسیدی بنده آرزو ما
 قال الله می گوید الله تعالی هو تک و عشرة امثالها آنچه آرزو کردی آن برای تست و ده چند آن دیگر قال گفت آنحضرت
 تم به فل میباید پستی در آید آن مردخانه خود را که در بهشت است فندخل علیه زوجاته پس می در آید بر و سه

درین

دورن وی من الخور العین از جورین زمان سفید روی سیاه چشم جور جمع جور او عین جمع عینا تقمولا ان پس می گویند
آن روز و زوجه وی الطهره الذی احیاک لنا و احیا ناک شکر مرقد ای را که پیداکرد ترا برای ما و پیداکرد ما را بر آس
تو درین سر که نیست موت در روی قال گفت آنحضرت فبقول پس می گوید آن بنده از غایت خوشی و شادوسی
ما اعطی احد مثل ما عطیت داده شد هیچ کی مانند آنچه داده شد من +۱۰+ و عن انس ابن ابی صلی الله علیه و آله و
سلم قال یصیب من النار بر آینه می رسد گردنای مسلمانان را علامت و اثر از آتش و زرخ که تنبیر می گرداند
رنگ در روی ایشان را و فی بعضی من سواد سموم روی را و رنگ گردانیدن سواد روی سوختگی با
بذنوب اصحاب سبب گناهان که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت به جهت عذاب کردن
بجز او گناهان ایشان هم بدو علم الله الجنة پتری در آرد ایشان را خدا می تعالی در بهشت بفضل رحمت بوسیله زیادت
رحمت خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمت بقال لهم الجنة پس گفته می شود مر این اقوام را و در میان به جهت در آمدن
ایشان در دوزخ در اول بار و این نه به جهت تنقیص و تحقیر ایشان گویند بلکه برای تفریح و تزیین است که گویند
و خوشحال و مسرور شوند رواه البخاری +۱۶+ و عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج
اقوام بیرون آورده می شوند قوما و در بعضی نسخ قوم من النار از آتش و زرخ شفاعت محمد شفاعت آنحضرت فی الجنة
الجنة پس می در آیند بهشت را و بیون الجنة و نامیده می شوند ایشان جهنمی رواه البخاری و فی روایتی و در روایتی
این چنین آمده که یخرج قوم من اسی من النار بشفاعة لیسون الجنة بیرون آورده می شوند که وی از است من
از آتش و زرخ شفاعت من نامیده می شوند ایشان جهنمی +۱۷+ و عن عبید الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انی لا علم آخر اهل النار خروبا منها فرمود آنحضرت که من می دانم آخر دوزخیان را در آمدن
از دوزخ و آخر اهل الجنة ذخولاً و آخر بهشتیان در در آمدن در بهشت راجل یخرج من النار جو امردی است که بیرون
می آید از آتش و می رود بشکم و دست خود و جو معنی خزین کودک بر دوسرین خود و فرزین نیز از بقیول پس
می گوید الله تعالی از هب فادخل الجنة بر پس در آید بهشت را اینها تنها پس می آید آن مرد بهشت را بخیل لیس
اینها ملائک پس انداخته می شود در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در روی جانی نیست بقول یارب ویدتها
ملائک پس می گوید آن مرد ای پروردگار من یا قسم من بهشت را بر از مردم فبقول الله پس می گوید الله تعالی از هب فادخل
الجنة بر پس در آید بهشت فان لک مثل الدنيا و غرة انما لها پس بدستی مرتز است مثل مسافت دنیا و
چند آن فبقول پس می گوید آن مرد یعنی پروردگار تعالی آنحضرت می کنی از من او غنک منی یا می گوید آبا
غنده می کنی از من و نیت الملک و حال آنکه تو بادشاهی ابن مسعود می گوید بقدر است رسول الله پس تحقیق و بدیم
عند رسول الله و آله و سلم غنک غنک بزاز من سخن حتی بدت نواجره تا آنکه ظاهر شد و ندهانهای درون او کان بقال

کرده می شوند از لوث اعمال خبیثه و افلاق زویه اذن لهم فی دخول الجنة اذن کرده می شود ایشان در آورده آمدن بهشت از اینجا معلوم می شود که در آوردن مومنان فاسق در دوزخ بر ای تقیید و تمیز ایشان است از کثافت تا پاک و صاف کرده و بهشت که مکان خلود ایشان است در آن در نه بطریق غضب و عداوت چنانکه در دنیا بامراض و مصائب کفارت از نوب نمایند محققان گفته اند که بعضی گناهان هست که بامراض و مصائب ازان پاک گردانند و بعضی شدت سكرات موت و بعضی عذاب قبر و بعضی گناهان هست که قبر تا پیش دوزخ ازان پاک نگردد چنانکه طلائع و نقره جز بگردن صفت و پاک نگردد و فالذی نفس مجذبه لادب امری بنیز لکن فی الجنة پس بخند سوگند که بر آنند یکی از ایشان راه یا بنظر و شناسنده ترست بنزل و مکان خود که بهشت دارد و بنظر که کان فی الدنیا از خود شکر راه یا بنده و شناسنده بو بنزل و کان خود که بود مراد در دنیا اشارت بقوت نوریت قلب و هدایت بعد از وجود تهنیب تقیید و آنکه چون در دنیا بنور توفیق با بیان و عمل صالح و مقام قرب الهی غرور بل بهر ایت یافت در آخرت نیز بنزل و مقام خود که در بهشت دارد و ایتدای باید و ثانی اثر اول است رواه البخاری + ۲۱ + و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یقبل احد الجنة الا اری مقعده من النار لو ساء و درنی آید هیچ یکی بهشت را اگر آنکه نموده می شود اورا جای نشست وی از آتش که اگر بدی می کرد جای او آن بودی و این نمودن جای از دوزخ برای ایت که زیاد شکر انا زیاد کند شکر را و بیشتر یا بدت آنرا و لا یقبل النار احد الا اری مقعده من الجنة لو حسن لیكون علیه حسرة و درنی آید آتش را آید هیچ یکی اگر آنکه نموده می شود جای نشست او از بهشت که اگر نیکی می کرد جای او آن بودی تا باشد این نمودن بروی حسرت و زیادت گردد و عذاب رواه البخاری + ۲۲ + و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انهار اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار وقتی که برگردند و بر دند بهشتیان بگویند برگردند و بر دند و دوزخیان بسوی دوزخ جایی یا موت آورده می شود مرگ را و در بعضی روایات آمده که آورده می شود مرگ بصورت کبش حتی کبش بین الجنة و النار تا آنکه گردانیده می شود و نهاده می شود میان بهشت و دوزخ ثم یخرج لستر فخرج کرده می شود ثم ینادی سنا و یتراد از می دهد او از دهنده یا اهل الجنة لا موت و یا اهل النار لا موت ای بهشتیان نیست بعد ازین موت و ای دوزخیان نیست بعد ازین موت غیر از اهل الجنة فرح الی فرحهم پس زیاده می کنند اهل بهشت خوشی را مصفا بسوی خوشی خود که داشتند و نیز اهل النار فرح الی فرحهم و زیاده می کنند اهل دوزخ اندوه را مصفا بسوی اندوه خود که داشتند تنفق علیه + ۱۳ + الفصل الثانی + عن ثوبان عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال توضع من عدن الی عمان البقاع فرمود سافت حوض من مقدار سافت از عدن که شهری معروف است ازین تا عمان البقاع عمان یعنی زمین و تشدید میم موضعی است از شام و بقم و تخفیف بلده است بین و طیبی موافق نهایی گفته که موضعی است به بحرین و نیز چون اضافه به بقاع کرده که بقم موعده و سکون لام وقاف و در موضعی است شام را و در معنی اولی همین باشد ماه اشهر بیاضان اللبن آب اوخت تر است از روی سفیدی از شیر و اهل من اهل و شیرین ترست از شهد و اگر چه در نجوم اسما و کوزهای او بشمار ستارگان

اسما من شرب منه شربه لم يعلما بعد الا ابد اسی که نوشید از وی یک نوشیدنی نشسته نگردد بعد از آن همیشه اونی الناس
 درود و آفراد المهاجرین نخستین مردم که فرود آیند بر آن آب خوردن قرار مهاجرین اند شفت اوس که ترولیده موس
 گردد آلوده نرند شفت بنفسم شین و سکون عین جمع شفت ترولیده موسی الدفن تیا با یکمین جا صاودشس بنفسم اول
 و نون جمع و نس بفتح و ال و س نون یعنی و یکمین الذین لا یحجون المتقنات آنها که نکاح کرده نمی شوند زنان نعمت در آن
 یعنی اگر خواستگاری کنند این زنان را قبول کرده نشوند و لا یفخ لهم احد و کتاده نمی شود برای ایشان در ما یعنی اگر
 بر در ما بیایند و طلب اذن نمایند درون آورده نشوند رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب

۱۰۰ و عن زید بن ارقم قال کتایع رسول الله زید ارقم که صحابی مشهور میگویی بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فتننا من
 پس فرود آمدیم منزلی را فقال پس گفت آنحضرت یعنی با صحاب ما انتم جزوا من مائة الف جزا من برود علی الخوض نیستید
 شما یک جزوا از صد نیز از جزو نسبت یکسانی که فرود می آید بر من حوض اقبل کم کنتم یوسته گفته شد در زید بن ارقم را چند کس
 بودید شما در آن روز قال گفت زید بن ارقم سبمانه او شما تا تبه بودیم ما هفت صد یا هشت صد و مراد باین تقدیر و نسبت
 بلکه مراد محض کثیر است و شاید که بر آب غیر مخصوص زیاده برین باشند زیرا که ظاهر است که وارد تمامه است باشد مگر آنکه

مخصوص باشد یعنی به بعضی از ایشان و الله اعلم رواه ابو داود ۳۰۰ و عن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم ان لكل نبی حوضا گفت سمره بن جندب که گفت آنحضرت بدرستی که هر پیغمبر را حوض است و انهم لیتباهون بهم
 اکثر و اروه بدرستی که انبیا مفاخرت می کنند بر یک دیگر که کدام یکی از ایشان پیشترند از روی است که وارد می شوند
 بر حوض و انی لا رجوان اکون اکثرهم و اروه و بدرستی که من هر آینه امید می دارم که باشم بیشترین ایشان از روی
 ورود کنندگان بر حوض من یعنی است من بیشتر باشد از امم انبیا و این یقین است و لفظ ارجو که غیبی از معنی مشک و
 تر دوست به جهت توافقت است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و بد انکه ظاهر است که این حدیث محمول بر حوض

بود و حقیقت هر پیغمبر را حوضی باشد در روز قیامت و تاویل آن بعلم و بهی خلاف ظاهر است ۳۰۰ و عن انس بن
 الله عنده قال سئلت انی گفت انس بن سیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان یفعل لی یوم القیمة که شفاعت کند
 مرا روز قیامت فقال انا فاعل پس گفت آنحضرت من کننده ام شفاعت را یعنی من شفاعت می کنم عالمی را و ا
 که خادم و یار من باشی چرا کنم یا منی است که من از جانب خود می کنم قبول آن از باری تعالی است و وی تعالی خود
 دیده کرده است مراد باین بتاکید و تشدید تمام قلت گفتم یا رسول الله فان طلبک پس کجا بجوم و کجا یابم ترا قال

اعلی بنی اول ما طلبنی علی اصراط گفت طلب کن مرا در اول زمان طلبیدن من بر اصراط قلت فان لم اطلبک علی اصراط
 گفتم من پس اگر ملاقات کنم دور نیایم ترا بر اصراط کجا طلبم ترا قال فاطلبنی عند المنیر ان فرود پس اگر در آنجا نیایی طلب
 مرا نزد منیر ان قلت فان لم اطلبک عند المنیر ان گفتم پس اگر ملاقات کنم دور نیایم ترا نزد منیر ان کجا طلبم ترا قال فاطلبنی

۲

عند الخوض فانی لا ارجی نزهة الثلث المراتن پس برستی که من خطانی کنم و نمی گذارم این سه مکان را گای انجام و گای حساب
چون معات و کار و بار است و شفاعت ایشان درین موطن است من بکار گذاری ایشان مشغولم رواه الترمذی و قال نذا
حدیث غریب و در طبق این حدیث با حدیث عائشه که در فصل ثانی از باب الحساب گذشت که چون عائشه از آنحضرت
پرسید آیا یادمی آید شما اهل و عیال خود را روز قیامت آنحضرت فرمود اما درین سه موطن خود هیچ کس هیچ کس ایاد نتواند
آورد و همه کس بخود در مانده باشند می گویند که این جواب آنحضرت مر عائشه را به جهت آن بود که وی حرم پاک و سه
بود همچنین سه سر بود تا تکبیر و اعتماد و شفاعت نکند و از عمل و جدو اجتهاد باز نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود می فرمود
که من مالک نیستم شما را چیزی را کار کنید و تکبیر بر من نکنید و بانس این چنین گفت تا نا امید نشود و در حقیقت شدت
و محنت آن روز در غایت سختی است و در شفاعت مر آنحضرت را ثابت و برود حق است و در هر جواب معلوم
مال مخاطب رعایت فرموده + و عن ابن مسعود عن ابي صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل له ما المقام محمود گفت این
مسعود گفته شد مر آنحضرت را چیست مقام محمود و چیست نصبت آن که حق تعالی خبر داده است از آن و فرمود
عی ان یفتیک ربک مقاما محمود اقال گفت آنحضرت ذلک یوم نزل الله تعالی علی کرسیه گفت آنحضرت مقام
محمود در آن روز خواهد بود که فرود می آید خدا می بر کرسی خود دنیا ط کما یا ط الرجل الجدید من تعنا لعه پس او از
می کند کرسی چنانکه او از می کند پالان و زمین تو که از جرم می باشد از تنگی آن و به کسوفه ما بین آسمان و الارض ذرا
کرسی هم چو فراخی میان آسمان و زمین است و در خبر دیگر آمده است که نسبت هفت آسمان و هفت زمین نسبت
بکرسی مگر مانند حلقه در بیابانی و فضل هر کرسی مانند فضل آن بیابان است بر آن حلقه و این بیان بر می شود که سه
ما بین آسمان و الارض که درین حدیث واقع شده است تصویر و تشبیه عظمت کرسی است بحسب مقایسه عرف به تجدید زمین
مقدار اوست چنانکه در سمت جنت واقع شده است عرفها السموات و الارض مقصود اینجا بیان فراخی و طبع توهم
ضیق اوست که از شبیه رطل و اطمینان او از تضائق پیدا شده و حدیث از قبیل تشابهات است و خلاصه معنی در جمله آن
بیان عظمت الهی و کبریائی اوست و معنی مفروض کلام در اینجا طوطیست و کرسی ماخوذ است از کرسی پادشاه که بر آن
نشینند و حکم آید یا کرسی عالم که برای افاده و افاضه علوم و معارف نماید و بجای کرم خفاه عراده نزل آورده می شود و شمار را
پای برهنه تن برهنه نمانده تا کرده میگویند اول من کیسی ابراهیم پس می باشد نخستین کسی که جامه پوشانیده می شود ابراهیم بقول
الله تعالی اکتسب علی منی گوید خدا می تعالی کسوت می دهم دست خود را فبونی بریقین یعنی این پس آورده می شود و در یاد
نرم از کتان سفید من ریاض الجنة از چادرهای بهشت و رطله کبریا سکون نشانه آفتابیه بر ثوب رقیق لیس از کتان سفید
که در وقوعه بهم پیوسته نباشد و یک نکتة دوم کسی علی اثره بپوشانیده می شود من در پی ابراهیم و اثر بختین کس
بقره و سکون نشانه هر دو خوانده اند بسبب تقدیم کسوت ابراهیم در فصل اول از باب خشنویان کرده شد و معلوم شد

که آن دلالت بر تفصیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد بلکه تقدیم و تفضیح وی بسبب ابوت آنحضرت است اما آنکه گفته شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جامها مبعوث گردید و بطایفه منافقات وارد بقول وی که فرمودم کسی علی اثره مگر آنکه گفته شود که آنحضرت مبعوث در کسوت شود و با وجود آن با اینها صلوات الله علیه نیز کسوت داد و شود مگر به جهت کمال شرف و فضل وی و تقدیم در کسوت فضل بزرگی و فضل کلی است که فرمودم اقوام من بین الله لپیتر می استم من از جانب دست راست مولی تعالی تقدس مقامات یعنی الاولون و الاخرین استبدادنی که رشک می بر پیشوایان و پیغمبران و درین حدیث دلالت ظاهر است بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر کافه کائنات از ملائکه و انبیاء و مرسلین و سایر مقربین صلی الله علیه و آله وسلم و علیهم السلام روایه الدارمی + + + و عن المغیره بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسلموا للمؤمنین یوم القيمة علی الصراطیة و المسلمان روز قیامت بر سر اوقات گذشته از ان این کلمه است رب سلم سلم و در بعضی نسخ رب سلم و قاسموس گفته که شمار کبیر شین علامت در جنگ و در سفر و این کلمه علامت مسلمانان است روز قیامت که بدان شناخته شوند و هر است به متابعت و اقتدای پیغمبر ان خود آنرا گوید روایه الترمذی و قال هذا حدیث غریب + + + و عن انس ان انبی صلی الله علیه و آله وسلم قال شفاعة لابل الکبار من اهل شفاعة من ثابت است مرگناه کبیر و کتندگان را از است من چه جای اهل صغار و مراد شفاعة است که برای اهل جنات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و فریاد کرامات ثابت است برای اولیاء و اقیاد و صلحاء روایه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه عن جابر + + + و عن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انانی است من عند ربی آید مراد ایند از نزدیک پروردگار من مراد بدان جبرئیل باشد یا غیر وی از ملائکه و الله عالم خیرنی بین ان بدقل نصف اهل الجنة پس خیر گردانید مراد این که در اید نصف است من بهجت در او بین شفاعة و میان شفاعة کردن برای کل خانه است شفاعة پس اختیار کردم من شفاعة کردن را برای است تا همه مؤمنان را شامل باشد و هیچ کس از ان بیرون نرود چنانکه فرمود وی لمن مات لا یشکر با الله شفاعة من ثابت است برای هر که بمیرد و خیر یک نگر و اندر بخند اچیزی را یعنی برای مؤمنان همه روایه الترمذی و ابن ماجه + + + و عن عبد الله بن ابی الجعد عاصم بن جم و سکون مال عمه تمیمی و بعضی گفته اند کنانی صحابی است صد و در بعضی کندی علی الاصول و در تقرب بذال مجرب گفته که او را و در حدیث است یکی این و دیگر گننت نبیا و آدم فی الروح و الحسد و در نسخه میر جمال الدین محدث به مجرب هیچ نموده قال سمعت رسول الله گفت ابو الجعد عاصم بن جم را صلی الله علیه و آله وسلم بقول می گفت بر من شفاعة برجل من اهل در می آید بهشت اوست شفاعة کردن هر که از اهل است من اکثر من می می بیشتر از بنی تمیم که قبیله است و رعایت کثرت و چون شفاعة یکم و چند یکس نیست در روز چندین مردان چند است من که اگر به شفاعة کنند عالم عالم شفاعة ایشان بهشت روز در روایه الترمذی و الدارمی جابن ماجه + + + و عن ابی سعید الانصاری صلی الله علیه و آله وسلم قال ان من اهل من شفاعة للصلوات بدرستی که

۱۴